

نقش توارث^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾.

(هر کس کار شایسته انجام دهد، چه زن باشد چه مرد، او را به زندگانی خوش و طیبی بر خواهیم کشید).

آخرت، نتیجه دنیا

در جلسه گذشته، درباره زندگی طیبه و معنی آن و ارتباط آن با ایمان و عمل صالح مطالبی گفته شد. در این جلسه می‌پردازیم به اینکه آیا وعده‌ای که قرآن درباره نتیجه و اثر مترتب بر ایمان و عمل صالح می‌دهد و بر آن تأکید می‌کند آیا نسیه است یا نقد؟ وعده‌های دین و انبیا درباره روبرو شدن با آثار بد و نیک عمل، عموماً نسیه و حواله‌شده به آخرت نیست. با دقت در آیات قرآن، می‌توان پیوستگی بین دنیا و آخرت را استنباط کرد و دانست که این دو به هیچ‌وجه از یکدیگر منفک نیستند. ما در همین جهان می‌بینیم که بعضی از بیماری‌های ارثی نسل‌های بعد را مبتلا می‌کند؛ یا احوالات و رفتار و روحیات پدران و مادران در نطفه آن‌ها اثر می‌گذارد و به نسل‌های بعد منتقل می‌شود. ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾.^۲ (ما انسان را از نطفه‌ای بهم آمیخته آفریدیم، تا او را گرفتار آزمایش کنیم؛ پس او را شنوا و بینا قرار دادیم). می‌فرماید به آدمی چشم و گوش و عقل دادیم تا با بیماری‌ها مبارزه کند. اما همان‌طور که تعدادی از بیماری‌ها به توارث منتقل می‌شود، نتیجه اعمال این دنیا هم به آن دنیا منتقل می‌گردد. خلاصه، به هم پیوسته و

۱. ایرادشده در پنجشنبه ۱۳۴۳/۷/۱۶.

۲. «ما انسان را از نطفه‌ای اندر آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیم». انسان (۷۶)، ۲.

مربوط است. اگر وعده عذاب می‌دهد، ریشه‌های آن در همین‌جا موجود است. و اگر وعده بهشت می‌دهد هم ریشه‌اش در همین‌جا است. زندگی هر کسی در این‌جا نمونه‌نهایی آن است.

حیات طیب در وجود انسان

حال، این حیات طیبیه که به دو قید ایمان و عمل صالح، مقید است چیست؟ اگر انسان در زندگی دنیا دارای حیات طیبیه بود، بعد از مرگ هم دارای زندگی راحت و سلامت‌بخش است. ولی باید دانست که چگونه می‌توان دارای چنان زندگی راحتی شد. آدمی گمان می‌کند که اگر آرزوهایش، از قبیل به دست آوردن ثروت و مقام و قدرت و... برآورده شد، به زندگی طیبیه رسیده است. حال آنکه زندگی طیبیه در خود انسان است. اگر انسان از سلامت فکر و جسم و روح محروم باشد، هر چه ثروت و مقام و... داشته باشد از آن بهره‌مند نخواهد شد. حیات طیب و زندگانی پاک و خوش، که همه برای آن تلاش می‌کنند، در خود انسان است. انسان بیمار قادر نیست که از ثروت یا جاه و مقام یا دیگر برخوردار باشد. بنابراین، حیات طیبیه را در صحت و سلامت تن و روان باید جست. انسان از دیگر موجودات جداست. حیوانات مثلاً هیچ‌گاه نگرانی پیدا نمی‌کنند. تنها رنجی که ممکن است برای آن‌ها پیش بیاید رنج جسمانی است؛ تنها انسان است که علاوه بر رنج‌های جسمی، رنج‌های روحی و فکری هم گریبانگیر اوست.

فکر، مهم‌ترین مرکز قدرت انسان

وجود انسان دارای سه ساحت است که هر کدام ممکن است سلامت‌ش را از دست بدهد: تن، روان و فکر. مهم‌ترین مرکز قدرت انسان فکر اوست. بسیار مهم است که مرکز فکر و تعقل انسان سالم باشد. درست فکر کند و مقابل فکرش باز باشد. اگر جلو فکر انسان گرفته شد، بیمار می‌شود و دچار عقده می‌گردد. عقده، از «عقد»، و به معنی گره است؛ یعنی ناراحتی که در انسان گره خورده باشد. عقده نوعی بیماری نفسانی ثابت و خطرناک است، زیرا منشأ انحرافات عملی در زندگی است، جنایات همه نتیجه عقده‌های اجتماعی است، و گرنه «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، ثُمَّ أَبْوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ يَنْصَرَانِهِ وَ يَمَجْسَانِهِ»^۱

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، کتاب التوحید، همان، ص ۲۸۱، حدیث ۱۱.

یعنی (هر نوزادی بر پایه فطرت متولد می‌شود. آن‌گاه، پدر و مادر وی، او را یهودی یا مسیحی یا مجوسی می‌کنند). محیط خانوادگی و اجتماعی است که فطرت را شکل می‌دهد و عقیده و دین را، بدون تفکر و تعقل، بر فرد تحمیل می‌کند. اما پایه تقلید به جایی بند نیست. بیت عنکبوت است که با کمترین وزش شبهه از بین می‌رود.

بیماری فکری شرک و مداوای آن

پس، عوامل محیط می‌تواند انسان را تغییر دهد، و گرنه هر انسانی با سلامت نفس آفریده شده است. در مرحله بعد است که، اگر بیماری‌های ارثی با خود نیاورده باشد، ممکن است که بیماری‌های جسمی و روحی عارض او شود. عقده‌ها نیز دو قسم است: نفسانی و فکری. وقتی که کسی آرزویی داشت و محقق نشد، عقده‌دار می‌شود. اگر محیط جلو آرزوهای مشروع انسان را گرفت، عقده نفسانی در او ایجاد می‌کند. عقده فکری مهم‌تر است. فکر انسان می‌خواهد جلو برود و درک کند و به حقیقت غلیایی که بالاتر از خودش است برسد، و به عبارت دیگر، می‌خواهد ایمان داشته باشد. ولی وقتی که عملی نشد، فکر برمی‌گردد و منشأ بسیاری از بیماری‌های جسمی و روحی می‌شود، که دین آن را به «شرک» تعبیر می‌کند. در قرآن هیچ‌جا نیامده خداناپرستی؛ می‌گوید شرک. یعنی مشرک حق را می‌پرستد، ولی چیز دیگری را در پرستش با حق شریک می‌کند. این دلیل و اخوردگی فکری مشرک است که سلامت فکر ندارد. و از آنجا که خدایان ساختگی‌اش مضمحل و بی‌اثرند، همیشه خود را کوچک و حقیر می‌بیند. «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۱ آن کاری را که باید در برابر قدرت نامتناهی کند در برابر قدرت متناهی می‌کند؛ یعنی بر او سجده می‌برد. و این ظلم عظیمی است، چون جلو پیشرفت فکر را سد می‌کند. فکر انسان می‌خواهد جلو برود، ولی شرک آن را منحرف می‌کند. چون فکر از پیشروی باز ماند، حالت و ازدگی دست می‌دهد و انسان خود را کوچک می‌بیند و این در او عقده می‌شود.

این است که اولین دعوت انبیا دعوت به توحید و یگانه‌پرستی است. می‌خواهند نخست وضع انسان را اصلاح کنند که نتیجه آن اصلاح اجتماع است. مشکل را در خود بشر می‌دیدند و لذا همه به یک زبان و متفق‌القول دعوت به توحید می‌کردند. بدبختی بشر

۱. «به خدا شرک می‌آورد که به راستی ستمی بزرگ است». لقمان (۳۱)، ۱۳.

را از شرک می‌دیدند. از ابراهیم خلیل گرفته تا محمد (ص) یک چیز می‌گفتند. این گفته، یعنی دعوت به توحید را، هم به زبان می‌آورند و هم به آن عمل می‌کردند. ابراهیم بتها را شکست؛ پیغمبر اسلام هم می‌گفت: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا». همه انبیا، به یک زبان، از راه اصلاح و خوشبختی بشر در خود بشر و در فکر بشر جستجو می‌کنند که اگر انسان از قید و عقده‌های شرک آزاد باشد، سالم و خوشبخت خواهد شد. آن‌ها بهترین نمونه‌های عمل را هم ارائه کرده‌اند. پیغمبر اسلام هم دعوت داشت هم تشکیلات. کسانی از حیث جسم و روح سالم در پیرامون او بودند و اغلب عمر طولانی داشتند، بدون داشتن برنامه بهداشتی. همان تعداد اندک مسلمانان سالم و پاک که مهم‌ترین بیماری که شرک می‌باشد را نداشتند، دنیا را گرفتند! پیامبران اکتفا به این نمی‌کردند که فقط بگویند از شرک دست بردارید؛ تمرین‌های عملی هم می‌دادند. از جمله همین نماز صبح، که هر مسلمانی صبح زود از خواب برمی‌خیزد و پیش از هر چیز تکبیر می‌گوید. او با گفتن «الله اکبر» گویی ضربه‌ای به خود می‌زند و تمام قوای دروغین را نفی و در خود قدرت ایجاد می‌کند و به خود یادآوری می‌کند که با بزرگ‌ترین قدرت، قدرتی غیر متناهی در ارتباط است. آن قدرتی که محمد (ص) در خود دید، به اندازه‌ای بزرگ بود که وقتی قریش به او پیشنهاد کرد که دست از دعوتش بردارد و در برابر آن ثروت و پادشاهی به دست آورد، جواب داد: به خدا سوگند، اگر ماه را در دست چپ و خورشید را در دست راستم بگذارند، از دعوت خود دست نخواهم کشید! چندان به درستی راه خود معتقد بود که هیچ چیز نمی‌توانست او را از آن منصرف کند. این است معنای بازگشت به قدرت نامتناهی و شخصیت و استقلال و آزادی فکر پیدا کردن؛ و این یکی از مداوای اسلام برای عقده روحی است.

وَأَسْلَامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.